

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران

صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان

نشانی: تهران: میدان فاطمی، خیابان بهرام‌مصری، پلاک ۲۲ • تلفن:۵۴۰ ۸۸۹۳۶۲۷۰ • نمابر:۸۸۹۲۵۴۶۷

تلفن آگهی‌ها: ۸۶۰۳۶۱۱۹ • تلفن امور آگهی‌های شهرستان‌ها:۷-۴۴۰۱۹۸۰۵ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۹۰۳۵۴۸

توزیع: شرکت پیام‌رسان سبز • تلفن: ۶۶۲۸۷۳۴۴ • چاپ: صمیم

شترق

پنجشنبه ۱۳ شهریور ۱۴۰۴

۱۱ ربیع‌الاول ۱۴۴۷ • ۴ سپتامبر ۲۰۲۵ • سال بیست‌ودوم • شماره ۵۱۹۶ • ۱۲ صفحه اذان ظهرتهران ۱۲:۰۳ • اذان مغرب ۱۸:۴۶ • اذان صبح فردا ۴:۱۲ • طلوع آفتاب ۵:۳۹



شالیزارهای کلات نادری در استان خراسان رضوی با سبزی جوانه‌های برنج بر پهنه دشت‌های حاصلخیز بار دیگر چهره منطقه را درگرون کرده است. این شهرستان با دارابودن بیش از ۱۳۰۰ هکتار شالیزار، رتبه نخست تولید برنج در استان خراسان رضوی را دارد. عکس: رسول عزیزی، میزان

instagram:sharghdaily1

twitter:sharghdaily

youtube:sharghdaily

Telegram:SharghDaily

aparat:tasvirshargh

www.sharghdaily.com

کنسرت همایون شجریان در میدان آزادی لغو شد

پایان یک آرزو

بود که فراهم‌سازی مقدمات در میدان آزادی ممکن نیست.

بنابراین پیشنهاد شد محل اجرا به ورزشگاه ۱۲هزارنفری آزادی منتقل شود.
بالین‌حال، انتشار تصویری از جوش‌دادن میله‌های اطراف میدان آزادی باعث شد بخشی از افکار عمومی شهرداری را به «کارشکنی» متهم کنند.

نگاه تحلیلی: فراتر از تقابل

برخی کارشناسان شهری هشدار می‌دهند که موضوع را نباید در چارچوب «ملت-حاکمیت» دید. به گفته آنها، برگزاری هر رویدادی در این مقیاس، مشروط به تأمین امنیت جانی شهروندان، عدالت در دسترسی، خدمات اولیه مانند سرویس بهداشتی، آب، اورژانس و پزشک است. پرسش اصلی این است: آیا واقعا در شرایط پراشتهاب منطقه‌ای، چنین برنامه‌ای شدنی بود؟ این کارشناسان پیشنهاد می‌کنند به‌جای تمرکز بر یک شب در میدان آزادی، می‌توان یک هفته اجراهای مردمی را در چند پهنه شهری برنامه‌ریزی کرد؛ در فضاهایی که امنیت و خدمات قابل تأمین باشد.

روایت نهادهای مسئول

در کنار اظهارات شهرداری، پلیس راهور روز سه‌شنبه ۱۱ شهریور به خبرگزاری تسنیم گفته بود تصمیم گرفته با برگزاریکنندگان این کنسرت جلسه‌ای مشترک داشته باشد

قرار بود کنسرت همایون شجریان در میدان آزادی برگزار شود. از تیرماه امسال نامه‌نگاری‌ها برای برگزاری آن از سوی معاونت هنری و دیگر دستگاه‌های اجرایی انجام شده بود. دستور برگزاری در ۹ شهریور به شهرداری تهران ابلاغ شد. ساعتی پس از دریافت دستور، شهرداری تهران با فرستادن مأمورهای خود، مبانی ورودی میدان آزادی را جوش داد. ظهر روز چهارشنبه، همایون شجریان مثنی نوشت که آرزوی محال محال ماند و کنسرت لغو شد. بعد از آن هم جواب تلفن هیچ مسئولی را نداد. همایون شجریان ۲۲ شهریور در دویی یک کنسرت خیابانی برگزار خواهد کرد؛ یعنی مثل همیشه آن چیزی که می‌توانست از آن ما باشد، برای دیگری شد.

نقش شهرداری در لغو این کنسرت چه بود؟

کنسرت خیابانی همایون شجریان خبری بود که ابتدا بسیاری را شگفت‌زده کرد؛ چراکه کمتر کسی باور داشت چنین رویدادی در این مقیاس در قلب تهران اجرایی شود. پیگیری‌ها برای برگزاری این کنسرت از ابتدای شهریور آغاز شد؛ هرچند بنا بر نامه‌نگاری‌ها، اصل موافقت شورای امنیت کشور به ۲۵ تیر بازمی‌گردد. شهرداری تهران اعلام کرده بود در دو روز باقی‌مانده امکان تأمین زیرساخت‌های لازم وجود ندارد؛ از تمهیدات امنیتی گرفته تا سرویس‌های بهداشتی پرتابل، مسیری‌های جایگزین ترافیکی، مدیریت جمعیت و استقرار ایستگاه‌های آتش‌نشانی. اما بسیاری از شهروندان و منتقدان، این توضیحات را قانع‌کننده نمی‌دانند. آنها می‌گویند شهرداری پیش‌تر توانسته برای جشن‌های مناسبتی مانند عید غدیر، در مدت کوتاهی خیابان‌های بزرگی همچون ولیعصر و آزادی را آماده کند. در پاسخ،

در ۱۱۰ ساعت چه گذشت؟

همایون شجریان در یک نشست خبری اعلام کرد که به آرزوی محالش رسیده و مقدمات برگزاری کنسرت خیابانی برای مردم در میدان آزادی فراهم شده است. او تأکید و بارها اعلام کرد که این کنسرت نه برای حمایت از کسی است و نه به درخواست کسی؛ فقط مجوز را دریافت کرده، مثل تمام هنرمندانی که برای اجرای کنسرت مجوز درخواست می‌کنند. بارها اعلام کرد که در جنگ کنار مردم بوده و اکنون قصد ندارد بگوید شرایط خوب است، فقط می‌خواهد تلاشی برای بهبود حال مردم ایران که بسیار دوست‌شان دارد، انجام دهد. او گفت سال‌ها آرزوی برگزاری کنسرت در میدان آزادی را داشته است. او روز سه‌شنبه سوار بر موتور دور میدان آزادی گشت و از اینکه قرار است آن کنسرت را اجرا کند، ابراز خوشحالی کرد. اما چهارشنبه ظهر اعلام کرد این کنسرت برگزار نخواهد شد و این آرزوی محال، محال باقی ماند. همایون شجریان نوشت: «عزیزان آن چیزی که حسی می‌زدم آخر سر همان شد. تا

همایون شجریان در یک نشست خبری اعلام کرد

که به آرزوی محالش رسیده و مقدمات برگزاری کنسرت خیابانی برای مردم در میدان آزادی فراهم شده است. او تأکید و بارها اعلام کرد که این کنسرت نه برای حمایت از کسی است و نه به درخواست کسی؛ فقط مجوز را دریافت کرده، مثل تمام هنرمندانی که برای اجرای کنسرت مجوز درخواست می‌کنند. بارها اعلام کرد که در جنگ کنار مردم بوده و اکنون قصد ندارد بگوید شرایط خوب است، فقط می‌خواهد تلاشی برای بهبود حال مردم ایران که بسیار دوست‌شان دارد، انجام دهد. او گفت سال‌ها آرزوی برگزاری کنسرت در میدان آزادی را داشته است. او روز سه‌شنبه سوار بر موتور دور میدان آزادی گشت و از اینکه قرار است آن کنسرت را اجرا کند، ابراز خوشحالی کرد. اما چهارشنبه ظهر اعلام کرد این کنسرت برگزار نخواهد شد و این آرزوی محال، محال باقی ماند. همایون شجریان نوشت: «عزیزان آن چیزی که حسی می‌زدم آخر سر همان شد. تا

که رستم دانست همه آنچه رخ داده نیرنگ شغاد بوده است و هنگامی که شاه کابل با نمایش دلسوزی بر سر چاه آمد که برای درمان رستم پزشک آورد، دریافت که هر دو آنان در این نیرنگ همدل و همراه بوده‌اند.

رستم به هر ترتیب بود با تحمل رنج بسیار خود را به لبه چاه رساند و به شغاد گفت: «اکنون که در این چاه مرکزا افتاده‌ام، آخرین خواهش مرا برآورده گردان». شغاد با لبی پرخنده پرسید: «آن آخرین خواهش چیست، زودتر بگو که دیگر دیر نخواهی ماند». رستم گفت: «بیم آن دارم در این نخجیرگاه خوراک پلنگان و ددان شوم، برابیم کمان را به زه کن و دو تیر به جای بگذار که تا پیش از مرگ توسط درندگان خورده نشوم». شغاد که او را ناتوان از آن می‌دید که بتواند به او آسیبی برساند، کمان رستم را به زه کرد و دو چوب تیر در دسترس او گذارد. رستم با دشواری کمان در دست گرفت و به ناگاه بی‌بی به جان شغاد افتاد، در پشت درخت چناری خود را پنهان کرد؛ درختی گشن و سترگ که روزگاری دراز را پشت سر گذارده بود. درخت از بسیار سالدیدگی میان‌تهی شده بود. رستم چون شغاد را دید که درخت را سیر کرده، با خستگی تیر را در کمان گذاشت و چون تیر از کمان بجست، درخت و شغاد را به هم بدوخت و پیش از آنکه خود به زندگی برودد گوید، دلش آرام گرفت. شغاد با آن دودخته‌شدن به درخت نالاهی بلند سر داد و رستم تیر دوم را در کمان گذاشت و تیر را از درخت میان‌تهی گذراند. فریادهای برخاسته از درد شغاد خاموش شد. آنگاه رستم گفت: «یزدان

طنزخوانی

فقط من می فهمم چی می کشی بابک



آردین سیار سریع

بابک زنجانی، ایلان ماسک مناطق کم‌آب‌وسرق که اخیرا مشکلاتی با بانک مرکزی پیدا کرده، لایه‌لای صحبت‌هایش علیه فرزین (رئیس بانک مرکزی) گفت: «می‌خواستم پول هتل میهمان‌مان را بدهیم، کارت کشیدیم، بیشتر از ۲۰۰ میلیون برداشت نمی‌شد!». سپس یک نگاه «دو یو بیلیو دت؟» رو به حضاران انداخت و انتظار داشت آنها هم تعجب کنند. خب طبیعی است که حضاران در آن جمع به اندازه من و بابک زنجانی از این قضیه تعجب نمی‌کنند. روی سخنم با بابک است. اینها را ولس کن بابک. اینها در سطح من و تو نیستند که مشکلات ما پولدارها را درک کنند. راستش این مشکلی که با کارت‌خوان و فرزین داشتی من هم کم و بیش با آن دست به گریانم. چند وقت پیش میهمان خارجی داشتم، بردمش اسپیناس پالاس، نشستم توی یکی از این کافه‌ها و ویتز که آمد پرسیدم: «گرون‌ترین آیتیمون چیه پسر؟» گفت: «روبال دراگو با پالپ خاویار». گفتم پس دو تا چایی بیار. (به خاویار حساسیت دارم بابک). خلاصه یک ساعتی نشستم و در آخر که رفتم کارت بکشم، صندوقدار با یک شرمندگی‌ای کارت و رسید را داد دستم و گفت: «عذر می‌خوام». سری به نشانه تأسف تکان دادم و گفتم: «بالاخره بانک مرکزی کار خودش رو کرد و سقف برداشتم رو تا دیوست هزار تومن کاهش داد.» بعد که به رسید نگاه کردم دیدم نوشته موجودی کافی نیست. عصبانی شدم و گفتم: «بانک مرکزی دیگه دشمنی رو از حد گذارونده»، همانجا الفی‌قور رنگ زدم به فرزین. گفتم فرزین با بد کسی درافتادی. دیدم پشت خط می‌گوید: «به سامانه ارتباط مردمی بانک مرکزی خوش آمدید. برای ارتباط با اپراتور عدد یک و ...» فهمیدم فرزین از ترس من، خطش را عوض کرده. همین‌طور که با گوشی درگیر بودم این میهمان خارجی ما آمد و فهمید چه خبر شده. بنده خدا خودش کارت کشید و من همانجا از خجالت آب شدم.



از آنجایی‌که دیروقت بود، از میهمان خداحافظی کردم و قفتم برو تو اتاق خواب که فردا جلسه مهمی داریم. این بنده خدا هم رفت توی اتاقش (که پریدنتال سوئیت هم بود) مسواک زد و آماده خواب شد. همین که رفت زیر پتو، یکی از عوامل نفوذی فرزین جیع زد و گفت «تو دیگه کی هستی؟ تو اتاق من چیکار می‌کنی؟» من نیمه‌شب از این قضیه باخبر شدم. سریع لباس پوشیدم و زنگ زدم به راننده‌ام (که با حفظ سمت پسرخاله‌ام هم هست) و گفتم شهروز سریع بیا دنبالم باید پریم هتل. راننده گفت من مکه راننده‌تم پلشت؟ فهمیدم بانک مرکزی شهروز را هم خریده. چون پولسدارم یک اسنپ اکوپلاس گرفتم و سریعاً خودم را به هتل رساندم. چشمتم روز بد نیند بابک. پلیس خبر کرده بودند و میهمان خارجی ما را به پهنه واهی ورود غیرقانونی گرفته بودند. هر چه خواهش و التماس کردم و گفتم این طرز برخورد با ما فعالان اقتصادی صحیح نیست، زیر بار نرفتمند. گفتند میهمان خارجی‌ام کارت آمایش ندارد، سوار اتوبوس کردند فرستادند کشورش. یکی از این مأمورها را پیدا کردم، کشاندمش کنار گفتم: «بین می‌دونم بانک مرکزی بهت دستور داده که بیای این کارها را بکنی، هر چقدر بانک مرکزی بهت داده، من دو برابرش که نه... ولی تا سقف کارت به کارت می‌تونم بهت بدم». فکر می‌کنی چی شد بابک؟ من را هم گرفتند. در کل می‌خواهم بگویم فضا، فضای خوبی برای ما ثروتمندان نیست. کارشکنی زیاد است. مشکلات تو را هم در جریانش هستم. حالا از اینجا که تو را هم پیگیری می‌کنم، نگران نباش که شاعر می‌گوید: «چرخ گردون گر دو روزی بر مراد ما نرفت / دامنای یکسان نباشد حال دوران غم مخور».

شاهنامه‌خوانی

رستم درواپسین دم^(۳)

مهدی افشار

شاهنامه‌پژوه

پاک را ستایش می‌کنم و سپاس دارم که در همه عمر یزدان‌شناس بوده‌ام و سپاس بسیار دارم که مرا یاری داد تا نگذارم روز آن کسی که با من سر کین بود، به شب رسد و سپاس دارم یزدان پاک را که به من نیرویی داد که پیش از مرگم از این ناپاک‌تن، کین خویش را بازستانم.

رستم این سخن بگفت و جان از تن پیلوارش برآمد و همه زار و گریان شدند و دریغا زواره در چاهی دیگر جان سپرد و نماند تا کین برادر از پادشاه کابل بستاند.

از میان همه همراهان رستم که با در چاه‌ها فروغلتیدند و جان سپردند یا به دست کابلیان از بیم کین‌خواهی زابلیان کشته شدند، تنها یک تن توانست از مرگ بچهد و به هر گونه‌ای که بود گاه سواره و گاه پیاده خود را به زابل رساند. چون به زابل رسید، زابلیان را گفت که پیل ژیان با خاک یکی شد و در خاک فروغلتید. از زابل خروشی برخاست و شخم زابلیان برانگیخته شد. آن که از مرگ جسته بود، برای مردم زابل گفت که زواره و همه سواران و پیادگان کشته شده‌اند. چون زال از آنچه بر رستم رخ داده بود، آگاه شد، خاک بر سر ریخت و چهره به ناخن بخراشد و فریاد برآورد: «ای گو ییلتنا! این تن جز پوشیدن کفن آرزوی دیگری ندارد.» و سوگمندانه نالید: «دریغا برای زواره، آن پهلوان سرفراز آن ازدهای دلیر، پهلوانی که در آوردگاه چون شیر ژیان بود». آنگاه از شغاد زبان به نفرین گشود: «ای شغوریده‌بخت نفرین‌شده، تو این خسروانی‌درخت را از ریشه بکندی، چه کسی می‌تواند باور کند تو رویاه شوم، با آن پیل برومند کین یورزی و ریشه او را با بداندیشی از این سرزمین برکنی، چه کسی می‌تواند ببیند در یک چنین روزگاری، رستم پیل‌تنی به نیرنگ رویاه حقیری در خاک فروغلتد. چرا پیش از فرزندانم به زاری نمردم، چرا در جهان پس از فرزندانم به یادگار مانده‌ام؟ چرا باید زنده بمانم و دیگر این سرا و خانه آرام به چه کار آید؟»